دموکراسی تا آخرین منزل

در گفت‌وگو با دکتر علیرضا علوی تبار

□ فریماه شریفی راد

● آقای خاتمی می توانست و می تواند بدون این که به تنش منجر شود، اظهار و اعمال قدرت کند
● یک هسته بسیار کوچک از نیروهای راست افراطی، جناح محافظه کار را هدایت می کند

□ اشاره:

در راستای نقد اصلاحات و اطلاع رسانی در مورد دیدگاههای موجود در میان طیف های مختلف سیاسی کشور، ایران سیاسی در این شماره نقطه نظرات یکی از صاحبنظران جبهه دوم خرداد را در یک گفت وگو، منعکس کرده است.

دیدگاههای مطرح شده علوی تبار در این مصاحبه، البته مواضع اوست و «ایران سیاسی» در شماره های آتی مواضع دیگر صاحبنظران را نیز منعکس خواهد کرد. پیش از این مراد ثقفی، حاتم قادری، محمدجواد لاریجانی، عزت الله فولادوند و محسن آرمین نیز به ارزیابی و نقد اصلاحات پرداخته بودند.

○ **دوم خرداد پیامی در جهت انجام تحول درنظام سیاسی اجتماعی بود. اما قبل و پس از آن، جریانهایی از درون نظام انتقادهایی را نسبت به نظام سیاسی ابراز کردند. با توجه به این انتقادها چه فرایند و تحولاتی درآینده نظام سیاسی کشور مفروض است؟**

● دوم خرداد زمانی رخ داد که ایران با سه بحران سیاسی اصلی مواجه بود. از یک سو دچار بحران مشروعیت شده بود. یعنی درواقع حق حاکمان برای حکومت در ذهن بسیاری از اقشار جامعه زیر سؤال رفته بود. دوم، کشور دچار بحران مشارکت شده بود. یعنی درواقع مشارکتی که تا پیش از دوم خرداد وجود داشت، توده وار بود. در ایران پس از انقلاب همیشه مشارکت وجود داشته است. اما در یک دوره این مشارکت توده وار بود که توسط یک رهبری از بالا بسیج شده بود. در دوره ای دیگر شکل مشارکت خصوصی را پیدا کرده بود. به این معنی که از طریق ارتباطها و کانالهای شخصی در سیاست مشارکت می کردند. این دو شکل از مشارکت دیگر جوابگوی نیازهای اجتماعی نبود و نیاز به شکل جدیدی از مشارکت بود. اما هنوز پاسخی، شکلی یا سازوکاری برای این نوع مشارکت آلترناتیو جایگزین پیشنهاد نشده بود. به همین دلیل جامعه دچار بحران مشارکت هم شده بود. بحران دیگر، بحران کارآمدی بود. به دلیل مسائل مختلفی که وجود داشت سیستم قادر به حل مشکلات جاری مردم نبود و درواقع نمی توانست متناسب با خواسته های مردم عمل و مشکلات را حل کند.

○ **یعنی این سه بحران مقدمه دوم خرداد بودند؟**

● بله. این سه بحران زمینه ای را ایجاد کردند تا واقعه دوم خرداد رخ دهد. هدف مردم در دوم خرداد اصلاحات بنیادی بود. یعنی خواهان دگرگونی اساسی در شؤونات مختلف جامعه بودند. اما این را از طریق مسالمت آمیز، تدریجی، آرام، غیرشعاری، غیرتوده وار و غیر شورشی دنبال می کردند. یعنی روش آنها اصلاح طلبانه و هدفشان تا حدودی انقلابی، بنیادی و اساسی بود. این وضع پس از آن نیز کمابیش ادامه پیدا کرده است. اتفاق مهمی که پس از دوم خرداد رخ داد، دوگانه شدن حاکمیت برای اولین بار پس از انقلاب بود. یعنی درواقع از آن پس دو بخش در حاکمیت وجود دارد که مشروعیت و نوع حمایت بیرونی شان با هم تفاوت دارد. این دو گونه حاکمیت هم انتقادهایی را نسبت به یکدیگر ابراز می کنند.

○ **اما با وضع موجود، تحولات آینده به چه نحو خواهد بود؟**

● این که آینده چه خواهد شد، به نظر من به چند متغیر بستگی دارد. با پیش بینی این متغیرها وضع آینده هم قابل پیش بینی خواهد بود. یکی، مجموع راهکارهایی است که نیروهای شناخته شده سیاسی پیش خواهند گرفت. منظور از نیروهای شناخته شده سیاسی، هم نیروهای طرفدار دموکراسی و اصلاح طلبی است که در داخل فعالیت می کنند و کمابیش می دانیم چه مبانی ای برای تصمیم گیریهایشان دارند و می توانیم آینده حرکاتشان را درمقابل وقایع مختلف پیش بینی کنیم و هم نیروهای محافظه کار و اقتدارگرای مخالف اصلاحات. اینها دو جبهه بزرگ هستند که در درون هر یک از آنها تنوع وجود دارد. اولین چیزی که اهمیت دارد این است که این دو نیروی سیاسی چگونه رفتار خواهند کرد به عنوان نمونه اصلاح طلب ها، سه راهکار در مقابل خود دارند. یک راهکار، آرامش فعال است. راهکار دیگر که برخی، از آن به عنوان بازدارندگی فعال یاد می کنند و راهکار سوم هم وجود دارد که من به آن «اقدام هماهنگ» می گویم. «خروج از حاکمیت» هم ذیل این راهکار سوم قرار می گیرد. این که اصلاح طلبان کدام یک از این راهکارها را می پذیرند و به آن التزام پیدا می کنند و این که آیا طرف مقابل می پذیرد که قدرتش را تقسیم کند یا نه، یا سعی می کند تمام قدرت را به دست گیرد و به طور کلی این که چگونه عمل خواهد کرد، یک عنصر تعیین کننده درمورد تحولات آینده است.

عنصر دومی که می تواند تعیین کننده باشد، مسأله برخورد جامعه و کشمکش های سیاسی ای است که وجود دارد. به این معنی که آیا مردم کماکان همین نیروهای شناخته شده سیاسی را به عنوان سخنگوی خواسته های خود در درون «سیاست» می پذیرند، یا این که به دنبال نیروی دیگری خواهند رفت که ممکن است ناشناخته باشد و ما نتوانیم رفتارش را پیش بینی کنیم و معلوم نباشد بر چه موازینی تصمیم گیری و نیروی جایگزین را انتخاب می کند. به علاوه این مهم است که آیا مردم خواسته هایشان را با روش های مسالمت آمیز و قانونی که تا به حال وجود داشته، پی می گیرند یا وضعیت شورشی پیدا می کنند و اعتراضاتشان را به اشکال دیگری نشان می دهند.

○ **و عنصر سوم...**

● عنصر سوم تأثیرگذار در تحولات آینده ایران، نقشی است که نیروهای بین المللی دارند. اگر فشار نیروهای بین المللی در این جهت باشد که به تحولات دموکراتیک در ایران کمک و حرکت درونزا را تقویت کنند، تأثیری متفاوت با وضعیتی دارد که طی آن نیروهای بین المللی، فشارشان را برکل سیستم وارد کنند و به این نتیجه رسیده باشند که باید با فشار زیاد کل سیستم را از کارایی ساقط کنند و کنار بزنند. در نتیجه این که نیروهای بین المللی تلاش خود را برکدامیک از این دو استراتژی متمرکز کنند، در تعیین تکلیف آینده ما تأثیرگذار خواهد بود.

○ **برای آینده اصلاحات و کشور، تحت تأثیر تحولات بین المللی و داخلی و براساس متغیرهایی که به آنها اشاره کردید، چه فرضهایی قابل پیش بینی است؟**

● با کمک این متغیرها می توان احتمالهای مختلفی را متصور شد. به عنوان نمونه یک وضع آن است که اصلاح طلبان راهکار خود را عوض کنند. راهکار آرامش فعال یا بازدارندگی فعال را کنار بگذارند و راهکار سومی را که حالت فعالتری دارد و اقدام عمومی تری است، انتخاب کنند و وارد صحنه شوند.

○ **چنین راهکاری برای تحقق اهداف اصلاحی پیش برنده تر است؟**

● بله، درواقع راهکاری است که جایگزین دو راهکار اول که پاسخگو نیستند، می شود. به اعتقاد من اصلاح طلبان باید حتماً راهکار خود را عوض کنند. در این وضع احتمالی که اصلاح طلبان راهکار خود را تغییر داده اند، مردم هم کماکان آنها را به عنوان نمایندگان خواسته های خود قبول خواهند داشت و پشت سر آنان قرار می گیرند. در نتیجه یک جنبش عمومی و یک نیروی بسیار قدرتمند در کشور به وجود می آید که می تواند مانع تهاجم خارجی ها به کل سیستم بشود و آنها را قانع کند که از تحولات درون زا در ایران حمایت کنند، با کلیت ایران و نه با جناحی خاص همراهی کنند. این جنبش قدرتمند در یک مذاکره طولانی، خطر تهاجم نیروی خارجی به ایران را از بین می برد و در نهایت می تواند خواسته های دموکراتیک را به جناح مقابل تحمیل کند.

این بهترین و ضع از نظر کسی است که در موضع اصلاحات نشسته و به قضایا نگاه می کند اما همه وضعیت ها چنین نیست.

○ **یعنی منظور شما این است که یک نیروی اصلاح طلب، منافع ملی را به نحو بهتری در نظام بین المللی تأمین می کند؟**

● بله، نیروی بین المللی بهانه هایی برای حمله به ما دارد و ما باید در یک مذاکره طولانی، عده ای از آنها را علیه عده ای دیگر سازمان دهیم و مانع شویم که یک استراتژی بر تمام غرب غالب شود.

در حال حاضر در جامعه بین المللی، دیدگاههای مختلفی در مورد ایران وجود دارد که رفتار ما در داخل می تواند یکی از آنها را تقویت کند. به عنوان مثال رفتار جناح محافظه کاردر ایران همیشه طرفداران حمله به ایران را تقویت می کند. و اما رفتارهای اصلاح طلبانه می تواند دید دیگری را تقویت کند.

○ **به بحث قبلی برگردیم. مفروضهای دیگر از نظر شما چیست؟**

● وضع دیگر آن است که جناح اقتدارگرا برای خارج کردن اصلاح طلبان از قدرت هجوم می آورد و کمابیش موفق می شود، در بدترین حالت مردم هم ناامید می شوند و می گویند هیچکدام از این نیروها نمی توانند خواسته های ما را در سیاست نمایندگی کنند و باید دنبال نیروی دیگری بگردیم. از سوی دیگر فشار خارجی بر تغییر کل نظام سیاسی ایران متمرکز می شود، مردم کم کم از روشهای قانونی و مسالمت آمیز، به عنوان راهی برای دستیابی به اهداف خود ناامید می شوند و دنبال شیوه ها و روشهای دیگری می گردند و بحرانهایی که در درون حاکمیت بوده، رشد می کند، در نتیجه، بحران مشروعیت حاکمیت، بحران مشارکت و بحران کارآمدی تشدید می شود و نهایتاً یک بحران تازه هم به آنها اضافه می شود و آن بحران اعمال سلطه است، یعنی درواقع حکومت دیگر نمی تواند با استفاده از نیروهای خود مخالفان را سرکوب کند و از هم بپاشد. توانایی کنترل را از دست می دهد. آن زمان، نظام سیاسی ایران ممکن است در وضع بحرانی و فروپاشی قرار گیرد و دست خارجی برای دخالت های مختلف باز می شود. از سوی دیگر همسایه های ایران هم نسبت به وضعیت داخل طمع می کنند. این بدترین وضعی است که می شود تصور کرد. اما میان دو وضع پیش گفته، وضعیت های متعدد دیگری وجود دارد که یکی از آنها تداوم وضع موجود است. در این حالت همین دو نیرو در مقابل هم هستند و زورشان به هم نمی رسد، یک نوع توازن وحشت وجود دارد. دو نیرو از هم می ترسند و هیچ کس اقدامی برای تغییر وضعیت نمی کند.

○ **این وضع آخر، تولید بحران نمی کند؟**

● نه تنها بحران تولید می کند بلکه بحرانها را تشدید هم می کند؛ در نتیجه مردم کم کم امیدشان را از نیروی داخلی قطع می کنند، نیروهای ناشناخته را دنبال می کنند و دست خارجی ها برای اعمال فشار زیاد باز می شود. حتی ممکن است تا حد تهدیدهای نقطه ای هم در ایران پیش بروند. این وضع البته به هم ریختگی اوضاع را به تعویق می اندازد، اما منتفی نمی کند.

بنابراین وضع کشور می تواند میان وضع مطلوب ـ از نظر

● اگر بخواهیم در مورد آقای خاتمی منصفانه قضاوت کنیم، باید مجموعه فشارها و نیروهایی را که به ایشان وارد می شود، مورد توجه قراردهیم
● تداوم وضعیت موجود، به هم ریختگی اوضاع را به تعویق می اندازد، اما منتفی نمی کند

یک اصلاح طلب که طرفدار دموکراسی است ـ تا وضع بسیار نامطلوب نوسان کند. این که کدامیک از این احتمالات محقق خواهد شد، بستگی زیادی به ما دارد و در اختیار مردم است. اما نیروهای بین المللی هم نقش دارند و مؤثرند.

○ **ارزیابی شما از موقعیت و جایگاه آقای خاتمی در نظر مردم و نیروهای سیاسی چیست؟**

● ارزیابی آقای خاتمی باید از دو زاویه مختلف صورت بگیرد، آقای خاتمی از یک سو رئیس دولت است و از یک طرف نماد جنبش اصلاحات در درون حاکمیت. من نمی گویم پرچمدار یا رهبر جنبش اصلاحات بلکه «نماد» را عنوان می کنم.

این دو وضع را باید به دو شکل مختلف ارزیابی کرد. از نظر ریاست دولت، علیرغم مشکلاتی که وجود داشته است، آقای خاتمی به دلیل اینرسی جنبشی که جنبش اصلاحات ایجاد کرد، کمابیش توانسته در عرصه دولت کارهای مثبتی را انجام دهد. یعنی ایشان توانسته است به مقدار زیادی در تنش زدایی با جهان خارج موفق باشد، چهره تازه ای از ایران در عرصه جهانی ارائه کند و سیاست خارجی اش از وضعیت انفعالی به سیاست کم و بیش فعال و نه لزوماً ایده آل حرکت کند. درمجموع ما دوباره داریم نقش تأثیرگذار خود را در منطقه و حتی در سطح وسیع تر، به عنوان یک طرف قابل اعتماد گفت وگو در عرصه جهانی پیدا می کنیم.

از نظر اقتصادی به ویژه در کابینه دوم آقای خاتمی، با آمدن وزیر جدید اقتصاد و دارایی، کاملاً تحرکی را در جهت اصلاح ساختار اقتصادی می بینیم. کاملاً معلوم است که عزمی وجود دارد که ساختار اقتصادی اصلاح شود. آقای خاتمی کمابیش توانسته از ریخت و پاشهایی که در عرصه اقتصاد صورت می گرفت، جلوگیری کند. ایشان توانسته بلندمدت نگاه کردن را بر عوامفریبی در عرصه برنامه ریزی اقتصادی، غلبه دهد. به همین دلیل حتی جایی که می توانسته در کوتاه مدت امتیازهای تاریخی را به نام خود ثبت کند، به دلیل منافع بلندمدت اصلی این کار را نکرده است. شاخص های اقتصادی کشور، علیرغم تمامی مشکلات، کمابیش مثبت نشان می دهد و در همه جا رشد نسبتاً خوب وقابل قبولی را شاهد بوده ایم. در یک حاکمیت دوگانه با این همه تنش های سیاسی این حرکت ها صورت گرفته است. اگر این فشارها وجود نداشت به طور قطع در سرمایه گذاری خارجی هم جهش هایی را داشتیم. هر چند میزان سرمایه گذاری خارجی جذب شده طی این سالها به رغم موانع و ناامنی و ... با مقدارهای قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست.

در عرصه سیاست داخلی هم آقای خاتمی توانسته گفتمان سیاسی غالب در کشور را تغییر دهد. جناح مقابل را وادار کند با زبان دیگری با مردم صحبت و نوع دیگری برخورد کنند. مسأله توجه به قانون و رعایت صورت قانونی را احیا کرده است. درعرصه ای که در اختیار خودش بوده است، توانسته امکاناتی را برای به رسمیت شناخته شدن تنوع و تکثر فراهم کند.

در مجموع آقای خاتمی به عنوان رئیس دولت کارنامه مثبتی دارد و نمره قابل قبولی می آورد. اما آیا ایشان به عنوان نماد اصلاحات هم توانسته است آن نقشی را که می باید ایفا کند؟ در اینجا مشکلاتی وجود داشته و درواقع آقای خاتمی همیشه پشت سر جنبش حرکت کرده است، نه جلوی جنبش. یعنی ایشان از همان اول هم ابا داشته است که رهبری جنبش اصلاحات را به عهده بگیرد و به همین دلیل منفعلانه در پشت سر جنبش حرکت می کند. جنبش همیشه یک یا چند قدم از آقای خاتمی جلوتر است.

یکی از اشتباهات ایشان در این مورد، این بوده که گاهی ایجاد توهم کرده و مرزها را به هم ریخته است. مواضعی را اتخاذ کرده که در اذهان مردم این سؤال را به وجود آورده است که پس فرق اینها با محافظه کاران چیست؟ چرا ما اینها را قبول داریم، آنها را قبول نداریم. ایشان در مواردی مرزها و خط و خطوطی را که باید متمایزکننده خودش از دیگران می بوده، رعایت نکرده است. در جاهای دیگری ایشان از شفافیت سیاسی پرهیز کرده و از این که مشکلات را به میان مردم ببرد ابا کرده است. به عنوان مثال در مورد اخطارهای قانون اساسی، ایشان از همان ابتدا بایست آنها را علنی اعلام می کرد. درمورد انتخاب وزرا، حتی زمانی که مجلس پنجم وجود داشت، ایشان نباید به گفت وگوهای پشت پرده بسنده می کرد. باید وزرای خود را معرفی می کرد و آنها رأی اعتماد نمی دادند. چرا ایشان مسؤولیت این انتخاب ها را به عهده گرفتند. در انتخاب مشاوران و دیگر شخصیت ها همیشه سعی کرد افرادی را انتخاب کند که کمترین حساسیت را در جناح مقابل ایجاد کند. درحالی که همه این کارها بی فایده بود، نتیجه این شد که اشخاصی کم اثر انتخاب شدند، آن جناح هم نه تنها مطلقاً راضی نشد که هیچ بدتر هم شد. به طورکلی آقای خاتمی دربرخورد با جناح مخالف اصلاحات، هم از نظر شخصیتی، هم به لحاظ منش سیاسی نوعی نجابت از خود نشان داد که در جناح مقابل به ترس تعبیر شد. کوتاه آمدن و فروتنی ممکن است از نظر اخلاقی کار خوبی باشد اما اگر در سیاست این رفتار به عنوان ترس تلقی شود، طرف مقابل کاملا جلو می آید.

من معتقدم که آقای خاتمی و به طورکلی اصلاح طلبان از آغاز تصورشان از جناح مقابل تصور غلطی بود. تصور ما این بود که با جناحی متدین، طرفدار جمهوری اسلامی ولی کژفکر مواجهیم. اما من امروز بشدت در تدین و طرفداری آنها از جمهوری اسلامی شک دارم.

یعنی معتقدم که آنها حاضرند هر اتفاقی برای دین و برای جمهوری اسلامی بیفتد، ولی یک ذره از قدرتشان را ازدست ندهند. وقتی شما با چنین حریفی مواجهید، وضعیت تان می شود مثل بازی شطرنج با غول.

بنابراین آقای خاتمی به عنوان نماد جنبش اصلاحات در درون حاکمیت کارنامه موفقی ندارد، اما به عنوان رئیس دولت کارنامه موفقی دارد.

○ **شاید بتوان با قطعیت گفت که در فضای شکننده جامعه، آقای خاتمی بایستی خیلی قطعی، بسیاری نظرات و دیدگاهها را طرح و عامل قطبی شدن کامل جامعه می شدند، شاید موقعیت «رئیس دولت بودن» نه این که محافظه کاری، بلکه ملاحظاتی را ایجاد می کند که ایشان از شکاف و گسست میان دوقطب ممانعت کند. نکته دیگر این که پس از پایان دوره ریاست جمهوری موقعیت آقای خاتمی را چگونه می بینید؟ آیا مواضع ایشان متفاوت خواهد بود یا برهمین منوال تداوم می یابد؟**

● در مورد نکته اول که مطرح کردید، من هم موافقم. اگر بخواهیم در مورد آقای خاتمی منصفانه قضاوت کنیم، باید مجموعه فشارها و نیروهایی را که به ایشان وارد می شود، مورد توجه قراردهیم و این که ایشان مانع قطبی شدن جامعه می شدند. آقای خاتمی تنها از جانب جناح مقابل تحت فشار نیست، از جانب اصلاح طلبان هم مورد انتقاد است. آقای خاتمی در جنبش اصلاح طلبی در وسط طیف اصلاح طلبان قراردارد. در یک سر، اصلاح طلب هایی هستند که کاملاً رادیکالند و می خواهند سریع پیش روند. در یک طرف هم اصلاح طلبانی هستند که به شدت محافظه کارند و از دو طرف آقای خاتمی را به سمت خود می کشند. قاعدتاً حرکت ایشان به مقدار زیادی نتیجه برآیند نیروهایی است که به او وارد می شود. از آن طرف جناح مقابل هم فشار می آورد.

بسیاری مواقع ما براساس تحلیل موضع می گیریم، آقای

● آقای خاتمی به عنوان رئیس دولت کارنامه مثبتی دارد، اما به عنوان نماد جنبش اصلاحات در درون حاکمیت نمره قابل قبولی نمی آورد
● خاتمی در برخورد با جناح مخالف اصلاحات، از خود نجابت نشان داد که از نظر آنان به ترس تعبیر شد
● باید یک جبهه فراگیر از همه نیروهای سیاسی که به حاکمیت ملی یکپارچگی ایران و دموکراسی معتقدند، تشکیل داد

خاتمی براساس خبر. وقتی ما می گوییم جناح مقابل می خواهد بزند، احتمالاً تحلیل داریم، ولی آقای خاتمی خبر دارد. رفتار کسی که براساس خبر عمل می کند، با کسی که براساس تحلیل عمل می کند. متفاوت است و از این لحاظ باید منصفانه قضاوت کنیم. یک مشکل اصلی شاید به جنبش اصلاحات برمی گردد که نباید خود را با دولت پیوند بزند. مثل تمام دنیا که وقتی جنبش ها به قدرت می رسند، خود را از دولت جدا می کنند تا بتوانند آزادانه تصمیم بگیرند و عمل کنند.

آقای خاتمی می توانست بدون این که به تنش منجر شود، اظهار و اعمال قدرت کند. به هر حال این حرکت ضروری بود. قدرت را برای چه می خواهیم، برای پیشبرد اهدافمان. حفظ قدرت که اصالت ندارد، ماندن در قدرت چه اهمیتی دارد، وقتی نتوانیم از آن هیچ استفاده ای برای پیشبرد اهدافمان بکنیم.

اما در مورد پس از پایان دوره دوم ریاست جمهوری، نمی دانم وضع آقای خاتمی چگونه خواهد بود. این که بعداً چه خواهد شد، خیلی قابل پیش بینی نیست. ممکن است من بگویم مواضع آقای خاتمی قبل از ریاست جمهوری هم تندتر از دوره ریاست جمهوری شان بوده است. به هرحال آقای خاتمی بنیانهایی در دیدگاه خود دارد. اول آنکه خشونت را بدتر از اقتدار می داند و اگر قرار باشد بین این دویکی را ترجیح دهد، وضعیت اقتداری را به خشونت فراگیر ترجیح می دهد. دوم این که ایشان ساخت قدرت درجمهوری اسلامی را خوب می شناسد و می داند که اصلاح کردن دراین ساخت چه محدودیت هایی دارد. می داند که اصلاحات درایران، به دلیل ساخت متصلب قدرت درکشورمان، اصلاحات سخت است، نه اصلاحات آسان.

به همین دلیل ما باید نسبت به رفتار ایشان منصفانه قضاوت کنیم، اما این داوری های ما، داوری تاریخی نیست، تاریخ خیلی بیرحم ترازاینها درمورد افراد قضاوت می کند. به نظر من اگر فرصت طلایی ای که درکشور ما وجود دارد، از بین برود، تاریخ هیچ کدام از ما را نخواهد بخشید، از جمله آقای خاتمی را. به همین دلیل معتقدم نسبت به ایشان باید موضع منتقدانه تری را پیش گرفت.

○ **درفضای کلی و موقعیت های مفروضی که ترسیم کردید، سرنوشت وآینده جناح راست چیست و چه مسیرهای محتمل دیگری پیش روی آنان است؟**

● شاید لفظ «راست» کمی مبهم باشد. من تحت عنوان جبهه کلی اقتدارگرا و محافظه کار از آن یاد می کنم. درواقع آرایش نیروهای آن جبهه شبیه یک مثلث است وسه قطب اصلی دارد. یک قطب راست محافظه کار یا سنتی، قطب دیگر راست افراطی وتندرو و سومی مصلحت گرا و عمل گراست. این سه قطب است که احزاب و گروههای جبهه مقابل اصلاحات، روی ضلع های این مثلثی که سه قطبش اینها هستند، آرایش پیدا می کنند. ازمدتی پیش درواقع راست محافظه کار و راست مصلحت ـ عملگرا نقش خود را در سیاستگذاری وتصمیم گیری در درون آن جبهه از دست داده اند. درحال حاضر یک هسته بسیار کوچک از نیروهای راست افراطی که مشروعیتش را از هیچ کدام از آن قطب ها نمی گیرد، جناح مقابل را هدایت می کند. شاید بشود گفت که تعدادی کمتر از ده نفر، تصمیم گیری برای جناح راست را به عهده گرفته اند واین جناح را پیش می برند. این گروه از نظر ایده ها همان جریانی هستند که راست افراطی نام دارند و نگرشی بنیادگرا و ایدئولوژیک شده دارند، یعنی بنیادگرای خالص نیستند، بلکه تفکرشان ترکیبی است از بنیادگرایی ویک نوع آرمانشهرگرایی یعنی یک نوع سنت ایدئولوژیک شده را دنبال می کنند. مواضع راست دارد، به این معنا که نابرابری را می خواهد. ممکن است در اقتصاد نابرابری را نخواهد، اما درقدرت نابرابری را بشدت دنبال می کند که این نابرابری درقدرت در شرایط ایران، به معنای نابرابری در ثروت هم هست. اینها از نظر دیدگاهی و سیاسی طرفدار نوعی توتالیتاریسم هستند. یعنی حکومتی که چندویژگی دارد. کیش شخصیت و اصالت حاکمان که همه مشروعیت ها به یک فرد برمی گردد؛ کنترل زندگی خصوصی مردم در تمام ابعاد؛ سرکوب نظام قانونی. هیچ نه و قاعده ای که بتواند حرکت آنها را محدود کند، قبول ندارند و به یک نوع حمایت توده وار و بسیج شده مردم مایلند. احزاب را هم خیلی قبول ندارند و بطورکلی سنت گرا هستند. البته سنت گران نه به معنی لطیف آن، بلکه به معنی بنیادگرایش. یعنی نگاهی خاص توأم بانفی مدرنیته. گروه کوچکی هستند، بیشتر باندی عمل می کنند، هیچ تکیه گاه اجتماعی ای ندارند. تنها تکیه گاهشان در درون قدرت است وبه دلیل برخورداری از ابزارهای قدرت، می توانند اعمال نظر کنند و نقش داشته باشند. حالت مافیایی هم دارند. باند هستند، به معنی گروه سیاسی ای که رهبری و مواضع خود را پنهان و فقط گاهی ابراز می کند. باندهای کوچکی که فقط ریشه در ساخت قدرت دارند، بیرون هیچ ریشه ای ندارند. معتقدم جناح راست سنتی درون این جبهه یک نوع حیات گلخانه ای را ادامه می دهد، شرمنده هم هست. راست شرمنده وقتی در انتخابات شرکت می کند، دائم می گوید من راست نیستم. یعنی از راست بودن شرمنده اند وکاملاً منفعلانه دراختیار این اقلیت قرار دارد. درهشتمین انتخابات ریاست جمهوری کاندیداهای منتسب به جناح راست، دائم می گفتند ما راست نیستیم. راست سنتی خودیک پایگاه اجتماعی دارد. راست محافظه کار حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد مردم جامعه را نمایندگی می کند، اگر آنها واقعاً می توانستند با پایگاه اجتماعی خود ارتباط ارگانیک واندام وار برقرار کنند وحمایت آنها را پشت سر خود داشته باشند، می توانستند به عنوان یک نیروی سیاسی ای که حول وحوش ۱۹، ۲۰ درصد قدرت را هم دراختیار دارد، درصحنه سیاسی ایران حضور فعال داشته باشند، اما درحال حاضر آنها کاملاً منفعل وحذف شده هستند. کاملاً منتظرند تا ببینند افراطی ها چه می کنند واینها منفعلانه حمایت کنند. آنها تنها راه بقای خود را درآینده دنباله روی از جناح راست تندرو می دانند. جناح مصلحت عمل گرا هم تقریباً به انزوا رفته واعتبارش را از دست داده است وهیچ نقشی درتصمیم گیریها ندارد. آنها سعی می کنند پرنسیب سیاسی خاصی نداشته باشند. سعی آنها این است که خود را به عنوان جریانی مستقل دراین کشاکش نشان دهند. البته خب این تلاش ناموفق است وکشور دائماً به سمت قطبی شدن پیش می رود وکسانی که بخواهند این میان بمانند، درنهایت نمی توانند خود را با بقیه سازگار کنند. این وضع برای جناح راست یعنی بی آینده شدن. مگر این که خود را از سیطره رهبری این جریان جدا کند که درافق کوتاه مدت چنین چیزی ممکن نیست. مگر پس از یک شکست سنگین جناح راست که آنها بفهمند باید خود را جدا کنند که آن زمان هم دیگرخیلی دیر شده است. وجود محافظه کاران برای کشور لازم است. درجهان هم هرکشور یک گروه محافظه کار دارد که یک مقدار به جامعه ثبات می دهد. چون با تغییر مخالفند مانع انفجاری شدن تحولات هستند ومعمولاً همه را وا می دارند که با تأمل بیشتری تغییرات را پیش ببرند. محافظه کاران برای هرجامعه ای مفیدند و می توانند به توازن اجتماعی و آرامش جامعه کمک کنند. اما درجامعه ما این محافظه کاران به دلیل پیوندی که با جریان فاشیستی پیدا کرده، درواقع آینده خود را فروخته واز دست داده است. درست درزمانی که اینها در روزنامه خود درمورد وفاق صحبت می کنند، افراطی ها آن کسی را که قرار است با او وفاق کنند، دستگیر می کنند. پس اهمیت ندارند و تندروها اینها راحذف کرده اند، اما اینها نمی توانند این موضوع را به صراحت اعلام کنند. از سوی دیگر پایگاه اجتماعی آنان روز به روز کمتر می شود. تیزاب مدرنیته، روز به روز گروههای مدافع سخت را تضعیف می کند.

○ **برای خروج از وضعیتی که تداوم آن را مخاطره آمیز توصیف کردید چه راه حلی را پیشنهاد می کنید؟**

● به اعتقاد من اصلاح طلبان و بویژه آقای خاتمی اگر بخواهند از بن بست فعلی خارج شوند، باید شجاعت مدنی به خرج دهند. شجاعت مدنی طیف وسیعی از اقدامات است. بسته به این است که تحلیل شما از نتایج تداوم وضع فعلی چه باشد، اگر مثل آقای عبدی یا مثل اغلب اصلاح طلبان تداوم وضع فعلی را هم به ضرر اصلاحات، هم به ضرر کل کشور بدانید، آن زمان به تداوم وضع فعلی رضایت نمی دهید. خب خروج از وضعیت فعلی راهکار دارد. یکی از تغییراتی که باید رخ دهد، شجاعت مدنی است که طیف وسیعی از رفتارها از نافرمانی مدنی تا خروج از حاکمیت را دربرمی گیرد. درحال حاضر درکشور از قوانین موضوعه سوءاستفاده می شود. یعنی با حفظ صورت قوانین محتوا و روح قوانین موردانکار قرار می گیرد.

همچنین درمورد قانون اساسی هیچ راه دموکراتیک ومسالمت آمیزی هم برای تغییر قانون باقی نگذاشته اند. ازطریق

● راست سنتی حیات گلخانه ای را ادامه می دهد و شرمنده است و کاملاً منفعلانه در اختیار اقلیت افراطی قراردارد
● اصلاح طلبان باید وارد گفت وگوی صریح با هسته ثقل قدرت محافظه کاران شوند

مجلس نمی توان اقدام کرد. همه پرسی دچار مشکل می شود. پس باید به عنوان نماینده جنبش اصلاحات با قانونی که غیردموکراتیک تصویب شده است، راه دموکراتیکی برای اصلاحش وجود ندارد، تفسیر دموکراتیکی از آن نمی شود، مجری آن هم دموکرات نیست وجامعه را کلاً تحت فشار شدیدی قرار داده است، مقابله کنید. درحال حاضر مشکل اساسی این است که آیا حضور در حاکمیت به دموکراتیزاسیون کمک می کند؟ بسیاری معتقدند بله. می گویند خروج از حاکمیت هیچ کمکی به دموکراتیزه شدن اوضاع نخواهد کرد. جناح مقابل همین حداقل آزادیهای ممکن را هم مانع خواهد شد وبعد فشار بین المللی تشدید می شود وآنها می توانند در وضع کاملاً اقتدارگرایانه، حاکمیت خود را ادامه دهند. اما این واقعیت ندارد. یعنی اگر جناح اصلاح طلب از حاکمیت خارج شود، چنان زلزله ای اتفاق می افتد که خانه هیچ کس سالم نمی ماند. یعنی درچنین شرایطی دیگرکسی نمی تواند حکومت کند. تمام مشروعیت حکومت با اصلاح طلبان از حکومت خارج می شود. نه تنها ممکن است فشار بین المللی تشدید شود که در داخل خود جناح مقابل هم شکاف بزرگی ایجاد می کند واساساً مردم هم به چنین وضعی رضایت نخواهند داد. علت این که مردم الآن صبر می کنند، این است که احساس می کنند هنوز امیدی به حکومت وجود دارد. اگر روزی مردم احساس کنند که نه دیگر به حکومت امیدی نیست، معلوم نیست که هنوز هم صبورانه با مجموعه و سیستم برخوردکنند.

از سوی دیگر اصلاح طلبان نباید خود را خرج دیگران کنند. چرا اصلاح طلب ها باید باری را به دوش بکشند که دیگران به دوش کشور می گذارند؟ چرا ما باید از آبروی اصلاح طلبی مایه بگذاریم برای رفع و رجوع کردن خرابکاریهایی که جناح دیگرمرتکب می شود؟ چرا وقتی آقای خاتمی به دیگرکشورها می رود، باید پاسخگوی کارهایی باشد که قوه دیگری انجام داده است ومجبور به دفاع باشد؟ این بدان معناست که داریم اصلاح طلبی را خرج دیگران می کنیم. آبروی اصلاح طلبان دارد خرج دیگران می شود. خروج از حاکمیت به معنی خروج از عرصه سیاست وخروج از قدرت نیست. اتفاقاً اصلاح طلب ها با خروج از حاکمیت وپیوندخوردن با مردم، دهها بار قوی تر از موقعیت فعلی خود می شوند که در درون حاکمیت هستند و مجبورند خیلی از مواضع را اختیار نکنند وخیلی حرفها را طرح نکنند. آن زمان می توانند جنبش اجتماعی را هدایت کنند و پیش برند. جناح مقابل به هیچ وجه نمی تواند وضعیت را به قبل از دوم خرداد برگرداند. واقعیت امر این است که بسیاری از آنچه جناح محافظه کار می گوید: نمی تواند انجام بدهد. به علاوه ممکن است محافظه کاران توهماتی نسبت به قدرت خود داشته باشند، اما ما این توهم را نسبت به آنها نداریم. گاهی اوقات می گویند ما چنین وچنان می کنیم، اما واقعیت امراین است که بسیاری از آنچه می گویند را نمی توانند بکنند.

○ **اگر بحث خروج از حاکمیت را منتفی تلقی کنیم راهکارهای دیگر خروج از وضع فعلی چیست؟**

● دوموضع فعلی باید این را درنظر بگیریم که طرف گفت وگو و چانه زنی ما دیگر جناح راست سنتی نیست. ما باید وارد گفت وگوی صریح با هسته ثقل قدرت شویم. یعنی اگر بخواهیم وارد چانه زنی و گفت وگو شویم، باید با آن هسته کوچکی که دارد جناح محافظه کار را رهبری می کند، ومنبعی که به اینها مشروعیت می دهد، وارد گفت وگو شویم. نشستن و با آقای فلانی بحث کردن اخلاقاً کار خوبی است، ولی از نظر سیاسی بی فایده است، چون او هدایت کننده وتصمیم گیرنده نیست. هرچه هم بگوید خلاف آن عمل می شود.

پس اولین کار این است که مخاطب اصلاح طلبان درحرف زدن وچانه زنی تغییر کند. نکته دیگری که باید موردتوجه قرارگیرد، مسأله تأکید بیشتر برحقوق مردم است، درمقایسه با تأکید قبلی برظواهر قانونی. تأکید اصلی ما تاکنون برقانونگرایی وظواهر قانونی بود. ناگزیر بودیم چرا که می خواستیم مانع اعمال خشونت یک طرف باشیم. تنها راه کنترلش قانون بود. اما باید دقت کنیم که وقتی برظواهر قانونی تأکید می کنیم، می تواند مانعی برسرراه دموکراسی واحقاق حقوق مردم هم باشد. اگر قانون به صورت دموکراتیک تصویب نشود، اگر طرف مقابل شما به قانونی متوسل شود که در دوره کودتای پس از دکترمصدق تصویب شده باشد، اگر تفسیر قانون غیردموکراتیک هم به دست خودشان باشد، راه اصلاح دموکراتیک قانون را هم ببندد ومجری هم خودش باشد، دراین حالت همه حقوق مردم را قربانی ظاهر قانونی کرده اید. ما باید از موضع حقوق مردم به نقد نظام قانونی کشور بپردازیم. هم در